

سبق از بازارها با

ژئوپولتیک

یک چهارچوب سرمایه‌گذاری برای پیش بینی آینده

تالیف:

مارکو پاپیچ

ترجمه:

علی شریف‌آزاده

آراد کتاب

سرشناسه	: پایبج، مارکو،
عنوان و پدیدآور	: سبقت از بازارها با ژئوپولیتیک، یک چهارچوب سرمایه‌گذاری برای پیش-بینی آینده / تالیف: مارکو پایبج، ترجمه: علی شریف‌آزاده.
مشخصات نشر	: تهران، آراد کتاب،
مشخصات ظاهری	: ۳۱۴ ص، مصور، نمودار
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۶-۷۷۴-۳
یادداشت	: عنوان اصلی: Geopolitical alpha : an investment framework for predicting the future
موضوع	: سرمایه‌گذاری - تجزیه و تحلیل
موضوع	: سیاست جغرافیایی - جنبه‌های اقتصادی
موضوع	: پیش‌بینی اقتصادی
شناسه افزوده	: شریف‌آزاده، علی، ۱۳۶۱ - مترجم
رده بندی کنگره	: HG۴۵۲۹
رده بندی دیویی	: ۳۳۲/۶۷۲۵۳
شماره کتابخانه ملی	: ۱۰۵۱۸۴۲۵

سبقت از بازارها با ژئوپولیتیک

<input checked="" type="checkbox"/> ترجمه: علی شریف‌آزاده	<input checked="" type="checkbox"/> ناشر: آراد کتاب
<input checked="" type="checkbox"/> نوبت چاپ: اول ۱۴۰۵	<input checked="" type="checkbox"/> تیراژ: ۲۰۰ جلد
<input checked="" type="checkbox"/> چاپ و صحافی: صدف	<input checked="" type="checkbox"/> قیمت: ۹۶۵۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۶-۷۷۴-۳	

حق چاپ برای ناشر محفوظ است. کلیه حقوق و حق چاپ متن، طرح روی جلد و عنوان کتاب با نگرش به قانون حمایت حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ برای انتشارات آراد کتاب محفوظ است و متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

مرکز پخش و فروش:

انتشارات آراد کتاب تلفن: ۶۶۹۷۵۲۸۵ - ۶۶۴۸۲۲۲۶ - ۰۹۳۵۳۰۶۲۴۵۸

خرید آنلاین از سایت: www.aradbook.com

یادداشت استیون دروینی

مونترال. فوریه 2017 .

شبی سرد، تاریک و همراه با طوفان یخی.

برای اولین بار مارکو پاپیچ را سر شام ملاقات کردم؛ در رستورانی که او با اشتیاق آن را «بحال‌ترین رستوران شهر» می‌نامید. وقتی وارد شدم، رستورانی تاریک و تقریباً خالی دیدم؛ فقط یک گارسون، یک پیشخدمت و یک مشتری تنها که در گوشه‌ای نشسته بود. بلافاصله شروع کردم به فکر کردن به یک خروج مودبانه و زود هنگام. اما غذا و نوشیدنی‌ها فوق‌العاده بودند و ما به گفتگویی عالی و گسترده پرداختیم. تا دیروقت ماندیم و حسابی مست شدیم. این اولین بار از دفعات متعددی بود که دیدم مارکو پیش‌بینی‌ای درست و خلاف اجماع عمومی می‌کند.

در عرض چند دقیقه پس از ملاقات با مارکو، فهمیدم که او استثنایی است. مهارت منحصر به فرد من تشخیص افراد و چیزهای باکیفیت از میان آشغال‌هاست و جمع کردن بهترین‌ها دور خودم: برای پیدا کردن مدیران سرمایه‌گذاری جدید برای مدیریت پول مشتریان حقوقی مان، برای گردهم آوردن سرمایه‌گذاران باهوش برای یک معامله، برای حمایت از بنیان‌گذاران شرکت‌های نوپای فناوری مالی یا برای برگزاری گردهمایی برای جالب‌ترین آدم‌های دنیا در مکانی دور افتاده. همچنین به دنبال کسانی با مهارت‌های خاص می‌گردم و سعی می‌کنم متقاعدشان کنم که به تیم گروه کلاک تاور (Clocktower) بپیوندند.

زمانی که مارکو را ملاقات کردم، مدتی بود که به دنبال یک استراتژیست ارشد می‌گشتم. به کسی نیاز داشتم که مثل یک بازیکن سنتر در بسکتبال عمل کند: یک مرد بزرگ در وسط زمین که تیم را منسجم کرده و به هم پیوند دهد. به دنبال یک ذهن درخشان بودم که بر فراز جریان اطلاعات منحصر به فرد و انحصاری ما بنشیند و سپس آن را به شکلی منسجم و قابل استفاده برای مشتریانمان تبدیل کند. ابتدا به سراغ اقتصاددانان معمولی رفتم. در 40 سال گذشته، بازارهای اوراق قرضه، بانکداران مرکزی و وزرای دارایی بودند که بازارها - و در واقع کل جهان - را هدایت می‌کردند. این «لردهای مالی» و «کمیت‌های نجات جهان» بودند که نخ‌های عروسک‌گردان را می‌کشیدند و آلفا¹ در پیش‌بینی درست حرکت بعدی‌شان نهفته بود.

¹ در علوم مالی، آلفا به بازده اضافی یک سرمایه‌گذاری نسبت به بازده مورد انتظار بازار یا شاخص معیار گفته می‌شود. اگر مدیر سرمایه‌گذاری بتواند بیش از ریسک پذیرفته‌شده و عملکرد بازار سود ایجاد کند، آن بازدهی اضافی «آلفا» محسوب می‌شود - مترجم

اما سال 2016 فرا رسید. تصویب همه‌پرسی برگزیت و پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات، نشانه‌ای از یک تغییر اساسی در بازی ماکرو بود. جنبش‌های پوپولیستی در کشورهای توسعه‌یافته این پیام را به صورت رسا به همه رساندند که عصر اقتصاددانان و پیشگویان نرخ بهره به سر آمده است. در دوران پساب‌گزیت و پساترامپ، تنها ژئوپلیتیک اهمیت دارد. وقتی نرخ‌های بهره برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی به حد پایین صفر چسبیده باشند، لردهای مالی و کمیته‌های نجات جهان دیگر مهماتی برای شلیک ندارند.²

به همین دلیل، استراتژیست ارشد آینده ما در کلاک تاور دیگر لازم نبود یک اقتصاددان آموزش‌دیده در دانشگاه‌های معتبر اسم و رسم دار با رزومه بی‌نقص و مدارک دکترای CFA، MBA و بقیه مخفف‌های بی‌معنی باشد. ما به کسی نیاز داشتیم که چشمش به حرکات فدرال رزرو و هم‌دستانش دوخته نباشد، بلکه بر سیاست داخلی و بین‌المللی متمرکز باشد. نبردها و بازیگران قدرت امروز (و فردا) عبارتند از: ترامپ در برابر شی، بریتانیا در برابر اروپا، پوتین در برابر جهان، محمد بن سلمان، ماکرون، بولسونارو و دیگران.

و اینجاست که «مارکو پاپیچ» وارد صحنه می‌شود: یک متخصص ژئوپلیتیک که در یوگسلاوی در حال فروپاشی بزرگ شد و مدام توسط دسته‌های سگ‌های وحشی مورد تعقیب قرار می‌گرفت. او بعدها به عراق، اردن، سوئیس و تگزاس مهاجرت کرد؛ و با یک زن اهل تگزاس ازدواج کرده و در کانادا ساکن شد. زمزمه‌هایی از ورود یک متفکر ژئوپلیتیک غیرمتعارف با دیدگاه‌های خاص خلاف اجماع بازاری، از سوی مشتریان فعلی و مشتریان بالقوه به گوش می‌رسید. استراتژیستی از مونترال که بیشتر اوقات، پیش‌بینی‌هایش درست از آب درمی‌آمد. برای بسیاری، مارکو - آن صرب دنیادیده - استراتژیست مورد علاقه‌شان بود. فهمیدم که او دقیقاً همان تولیدکننده ایده‌های منحصربه‌فرد، بی‌طرفانه و کاربردی و حرفه‌ای بود که تیم سانتامونیکا برای تکمیل گروه تحلیلگران کلان جهانی‌مان به آن نیاز داشت.

پس از یک سال دنبال کردن پیش‌بینی‌های مارکو و آزمایش کردن او در چند رویداد ویژه مشتریانمان، بخش عمده سال 2018 را صرف متقاعد کردنش کردم که سواحل جنوب کالیفرنیا جای بهتری نسبت به پیست‌های اسکی مونت-ترمبلان کانادا است. در دسامبر 2018، مارکو با ما قرارداد بست و به‌عنوان استراتژیست ارشد به گروه کلاک تاور پیوست. در سال 2019، او واقعاً درخشید. در ژانویه 2020 به او گفتم: «مارکو، عالی بود، اما حالا وقتش است که کارهای

² نکته ظریفی که اینجا وجود دارد این است که بر خلاف نظریه ایشان نرخ‌های بهره پس از تورم پساکرونا بشدت افزایش یافتند اما در عوض و درست مطابق با آنچه که اینجا مطرح شده، یکی از محرک‌های اصلی بازارهای مالی همین پویه‌های حوزه ژئوپلیتیک بوده و هستند - مترجم

جدی تری بکنیم»، و او را وادار کردم این کتاب را بنویسد. خودم دو کتاب دربارهٔ ماکرو جهانی نوشته بودم و در میانهٔ نوشتن سومین کتاب بودم که جلد آخر سه‌گانه‌ام بود. قرارداد امضا شده بود، فصل‌ها آماده بودند و پیش‌پرداخت هم پرداخت شده بود. در میانهٔ راه، جهان تغییر کرد. وقتش بود که توپ را به مرد بزرگ وسط زمین پاس بدهم و مارکو توپ را گرفت و با آن دوید. او همچون قهرمان دوران کودکی‌اش - کوبی برایانت - با تمرکزی دیوانه‌وار به این کتاب پرداخت. فصل‌ها را سریع‌تر از آن که من بتوانم بخوانم، می‌نوشت. همهٔ این کارها را در حالی انجام داد که همزمان گزارش تولید می‌کرد، با مشتریان، سرمایه‌گذاران اولیه، بنیان‌گذاران و شرکاء صحبت می‌کرد، با وجود مشغله‌های فراوان، از خانه کار می‌کرد و 3 فرزندش را هم به دلیل شیوع کرونا خودش در خانه آموزش می‌داد.

مارکو حرف‌های زیادی دربارهٔ این جهان جسور جدید دارد که حول سیاست و ژئوپلیتیک می‌چرخد. مردم شایستهٔ شنیدن این حرف‌ها هستند و نه فقط مشتریان و دوستان کلاک‌تاور، بلکه هرکسی که می‌خواهد چشمانش به عوامل نامرئی تعیین‌کنندهٔ آینده باز شود. در کتاب حاضر، مارکو نشان می‌دهد چگونه می‌توان با استفاده از چارچوب مبتنی بر نظریاتش، پیش‌بینی‌های خوب پژوهش‌شده و عملی ارائه کرد. در این مسیر، او به خواننده، داستان‌های خنده‌دار، حکایات و مثال‌های تاریخی هدیه می‌دهد که با بینش‌های ارزشمند دربارهٔ روندهای ژئوپلیتیک مرتبط همراه شده‌اند: وضعیت تنش‌های آمریکا-چین، آیندهٔ اروپا، پیامدهای همه‌گیری کرونا، انتخابات آمریکا، و دیگر شکاف‌هایی که بازارهای جهانی را هدایت خواهند کرد. امیدوارم یاد بگیرید و لذت ببرید.

استیون دروبنی

مدیرعامل و بنیان‌گذار گروه کلاک‌تاور

نویسندهٔ کتاب‌های *The Invisible Hands* و *Inside the House of Money*

مارس 2020

یادداشت استاد آزادی

در جهانی که هر روز بیش از پیش درهم تنیده و پیچیده می‌شود، دیگر نمی‌توان تحولات ژئوپولیتیک را صرفاً به‌عنوان رخدادهایی دور از زندگی روزمره یا محدود به عرصه سیاست بین‌الملل تلقی کرد. واقعیت آن است که تصمیمات قدرت‌های بزرگ، جابه‌جایی ائتلاف‌ها، تنش‌های منطقه‌ای و حتی تغییرات ظاهراً جزئی در موازنه‌های جهانی، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بر بازارهای مالی اثر می‌گذارند؛ از نوسانات قیمت انرژی گرفته تا تغییر مسیر سرمایه‌ها در بازارهای جهانی.

در چنین بستری، درک ژئوپولیتیک دیگر یک مزیت نیست، بلکه به ضرورتی برای فعالان بازارهای مالی تبدیل شده است. سرمایه‌گذاری موفق، بدون شناخت لایه‌های عمیق‌تر تحولات جهانی، بیش از هر زمان دیگری در معرض خطا و غافلگیری قرار دارد.

کتابی که پیش روی شماست، تلاشی است برای عبور از تحلیل‌های سطحی و ارائه نگاهی عمیق‌تر و چندلایه به تحولات جهانی. نویسنده کتاب با رویکردی متفاوت، رویدادها را نه به‌صورت منفک، بلکه همچون قطعات یک پازل در کنار یکدیگر قرار می‌دهد؛ پازلی که تنها با کنار هم نشاندن اجزای آن می‌توان تصویر واقعی‌تری از آینده جهان و پیامدهای آن بر اقتصاد و بازارها ترسیم کرد.

یکی از ویژگی‌های برجسته این اثر، توانایی نویسنده در پیوند دادن تاریخ، سیاست و اقتصاد در قالب یک روایت منسجم است. این نگاه، به خواننده کمک می‌کند تا به‌جای واکنش‌های هیجانی به اخبار، به درکی ساختاری از روندها دست یابد؛ درکی که می‌تواند مبنای تصمیم‌گیری‌های آگاهانه‌تر در فضای پرنوسان بازارهای مالی باشد.

این کتاب ارزشمند که با کوشش دوست قدیمی ام - علی عزیز - به پارسی برگردانده شده، نه‌تنها برای علاقه‌مندان به مسائل ژئوپولیتیک، بلکه برای معامله‌گران، سرمایه‌گذاران و تحلیلگرانی که به دنبال مزیت تحلیلی هستند، اثری قابل تأمل و کاربردی است. چرا که نشان می‌دهد چگونه می‌توان از دل پیچیدگی‌های جهانی، سیگنال‌هایی معنادار برای تصمیم‌گیری در بازارها استخراج کرد.

بی‌تردید، در جهانی که آینده آن بیش از هر زمان دیگری تحت تأثیر بازی قدرت‌هاست، چنین نگاهی می‌تواند تفاوت میان حدس و تحلیل، و میان واکنش و پیش‌بینی را رقم بزند.

نیما آزادی

اردیبهشت 1405

مقدمه مترجم

بنا بر سنت خانوادگی ام، همواره نسبت به تعقیب عوامل و پدیده های ژئوپولیتیکی علاقه مند بودم. استخدام پدرم در ارتش ایران - به همراه دوران کودکی خودم که عمده اش در جنگ 8 ساله با عراق گذشت - از من فردی ساخت که همواره نسبت به جنگ، تسلیحات و تاریخ گرایش شدیدی داشته باشم و این موضوع هیچگاه از حوزه مطالعات و سرگرمی هایم کنار نرفت. مجله «صف» که از سوی عقیدتی-سیاسی نیروی زمینی ارتش منتشر می شد، برای من جذابیت ویژه ای داشت چرا که بجز خزعبلات و لفاظی های شعارگونه ای که از نهاد ناشرش انتظار می رفت، حاوی مقالات و پژوهشهایی درباره تحولات نظامی و خریدهای تسلیحاتی و استراتژی های نظامی کشورهای مختلف بود و خوب خاطر من هست جداول مربوط به دارایی های نیروهای هوایی کشورهای منطقه یکی از مواردی بود که هر بار با قیچی از وسط مجله جدا میکردم و در بایگانی ویژه خودم نگاه داشته و تک تک آنها را به خاطر می سپاردم.

روزهای کودکی گذشت و خیلی از خاطرات آن دوران به فراموشی سپرده شد اما شور و شوق من به مسائل نظامی و ژئوپولیتیکی هیچ گاه فروکش نکرد. با آغاز فعالیت حرفه ای ام در بازارهای مالی (1390)، اما به نوعی از تضاد میان آموزه های تحلیل تکنیکال به عنوان رشته حرفه ای ام با علایق قدیمی ام درباره ژئوپولیتیک و جنگ و تسلیحات برخوردارم که انتخاب میان این 2 گزینه را دشوار ساخت. نهایتاً برای چند سالی و تا زمان دریافت مدرک ارزشمند «تحلیلگر تکنیکال خبره» یا CFTe مجبور شدم صرفاً بر دامنه دانشم در حوزه تحلیل بازارهای مالی بیافزایم و گرایش شدیدم به موضوعات و تحولات ژئوپولیتیکی را سرکوب کرده و به کناری نهم. ولی با فرارسیدن سال 2016 (1395) شرایط تغییر کرد. برگزاری همه پرسی «برگزیت» در بریتانیا در ژوئن به همراه پیروزی «دونالد ترامپ» در انتخابات نوامبر آن سال به کلی محاسبات و معادلات پیشین حاکم بر بازارهای مالی را دستخوش تحولی بنیادین کرده و نقش عوامل سیاسی و ژئوپولیتیکی در پویه های بازاری را بشدت برجسته کرد. با خروج آمریکا از برجام در می 2018 (اردیبهشت 1397) همگی ما شاهد سقوط بی سابقه ارز ملی ریال در برابر ارزهای خارجی بودیم و با ترور قاسم سلیمانی در ژانویه 2020 (دی 1398) ایران ما برای چندین روز (تا لحظه پاسخ موشکی ایران در حمله به پایگاه عین الاسد) در صدر اخبار روز جهان قرار گرفته و شاهد بودیم که چطور به دلیل تنش میان ایران با آمریکا، قیمت نفت

رشد‌های شدیدی را تجربه کرد. این تحولات باعث شد تا من دریابم که تعقیب و تحلیل عوامل ژئوپولیتیک‌ی که پیشتر جزو سرگرمی‌های و علایق شخصی‌ام بوده اکنون نه تنها تضادی با الزامات حرفه‌ام به عنوان یک تحلیلگر بازارهای مالی ندارد، بلکه با رویدادهای جدید عملاً به یک ضرورت کاربردی و عملیاتی برای من و همکارانم تبدیل شده است. لذا با شور و شوقی دوباره پس از تهیه و مطالعه چندین کتاب و مجلد ارزشمند درباره دانش ژئوپولیتیک، اشتراک‌نشریات و سایت‌های ایرانی و خارجی فعال در این حوزه را تهیه کرده و همزمان اکانت‌ها و کانال‌ها و صفحات معتبر فعال در این زمینه را دنبال کردم و بدین ترتیب بر غنای علمی‌ام تا حد ممکن افزودم.

با وقوع حادثه 7 اکتبر (حمله گروه حماس به اسرائیل) و آغاز رشته حملات ایران و اسرائیل به یکدیگر که همزمان با راه‌اندازی برنامه‌های تحلیلی‌من در تلویزیون اینترنتی ما در CyCFX و تحلیل‌اپ همراه بود، شاهد گسترش شدید علاقه‌مندی میان عموم ایرانیان - و به ویژه معامله‌گران و سرمایه‌گذاران - به موضوعات و حوزه‌های ژئوپولیتیک بودیم و همین امر در کنار خلاءهای موجود در این حوزه مرا براین داشت که کتاب ارزشمند حاضر را به پارسی برگردانم.

وقتی تصمیم گرفتم کتاب «آلفای ژئوپولیتیک: یک چارچوب سرمایه‌گذاری برای پیش‌بینی آینده» نوشته «مارکو پاپیچ» - که عنوانش را به «سبقت از بازارها با ژئوپولیتیک» تغییر دادم تا برای خواننده پارسی زبان مانوس تر باشد - را به فارسی ترجمه کنم، دقیقاً می‌دانستم که این کار صرفاً یک پروژه ترجمه نیست؛ بلکه کوششی است برای باز کردن دریچه‌ای تازه به سوی درک عمیق‌تر از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم. جهانی که هر روز بیشتر از دیروز تحت تأثیر نیروهای ژئوپولیتیک قرار دارد و در آن، تصمیمات سیاستمداران، تنش‌های بین‌المللی و محدودیت‌های ساختاری، آینده بازارها، اقتصادها و حتی زندگی روزمره ما را شکل می‌دهند. امروز، در مارس 2026، وقتی فقط به رویدادهای همین 1 سال اخیر - از لحظه به قدرت رسیدن دوباره ترامپ در آمریکا - نگاه می‌کنم، می‌بینم که مطالعه این کتاب برای معامله‌گران و سرمایه‌گذاران جدی بازارهای مالی بیش از هر زمان دیگری به‌روز و ضروری است.

داستان این کتاب از جایی آغاز می‌شود که «استیون دروینی» - بنیان‌گذار و مدیرعامل گروه کلاک‌تاور - در مقدمه خود روایت می‌کند. او پس از یک سال دنبال کردن پیش‌بینی‌های دقیق مارکو پاپیچ و آزمایش توانایی‌های او در رویدادهای مختلف، بخش عمده سال 2018 را صرف متقاعد کردن مارکو کرد که از کانادا به سواحل کالیفرنیا در آمریکا و کنار خودش مهاجرت کند تا در موسسه مالی اش او را به کار بگیرد. در دسامبر 2018، مارکو به عنوان استراتژیست ارشد به کلاک‌تاور پیوست و در سال 2019 عملکردی درخشان از خود بجای داشت و در ژانویه 2020، دروینی او را تشویق کرد که این کتاب را بنویسد.

این روایت نه فقط داستانی جذاب از پشت صحنه نوشتن یک کتاب است، بلکه نمادی از رویکردی است که خود مارکو در کتابش ترویج می‌کند: تمرکز بر **محدودیت‌های واقعی** (constraints) به جای **ترجیحات سیاستگذاران و شعارهای پرزرق‌وبرق مبتنی بر آنها** (preferences). در دنیایی که رسانه‌ها و تحلیل‌گران اغلب روی ایدئولوژی‌ها، شخصیت‌ها و اظهارات جنجالی تمرکز می‌کنند، مارکو پاپیچ ما را دعوت می‌کند که به نیروهای ساختاری و غیرقابل اجتناب نگاه کنیم؛ نیروهایی که سیاستمداران را مجبور می‌کنند در مسیری مشخص حرکت کنند، حتی اگر علناً چیز دیگری بگویند.

چارچوب کتاب «**سبقت از بازارها با ژئوپولیتیک**» دقیقاً بر همین اصل استوار است: محدودیت‌ها بر ترجیحات غلبه دارند. سیاستمداران بازیگران عقلانی هستند که ترجیحات خود را دنبال می‌کنند، اما همیشه با محدودیت‌های مادی روبه‌رو می‌شوند. این محدودیت‌ها غیراختیاری‌اند و در نهایت مسیر واقعی رویدادها را تعیین می‌کنند. مارکو پاپیچ این محدودیت‌ها را به ترتیب اهمیت رتبه‌بندی کرده است:

1. **محدودیت‌های سیاسی (مهم‌ترین):** نیاز به حفظ قدرت، جلب نظر رأی‌دهنده میانه (بر اساس نظریه رأی‌دهنده میانه)، نظرسنجی‌ها و فشارهای داخلی.
2. **محدودیت‌های کلان اقتصادی:** رشد اقتصادی، اشتغال، کسری بودجه، تراز تجاری.
3. **محدودیت‌های مالی:** واکنش بازارها، جریان سرمایه، ثبات ارز.
4. **محدودیت‌های ژئوپولیتیکی:** اتحادها، فشارهای بین‌المللی، الزامات امنیتی.
5. **محدودیت‌های قانونی/نهادی:** قوانین و نهادها (کم‌اهمیت‌ترین، مگر این‌که محدودیت‌های بالاتر توضیح‌دهنده نباشند).

و البته «حوادث غیرمترقبه» یا شوک‌های غیرقابل پیش‌بینی مانند تروریسم یا همه‌گیری‌ها را که می‌توانند همه چیز را دگرگون کنند نیز بایستی بر این فهرست افزود.

این چارچوب نه یک نظریه کامل و بی‌نقص، بلکه یک ابزار عملی و تکرارپذیر است که به سرمایه‌گذاران کمک می‌کند نویز رسانه‌ای را فیلتر کنند و فرصت‌های «آلفا» (بازدهی بالاتر از بازار) را پیدا کنند. پاپیچ در کتاب مثال‌های متعددی می‌آورد: پیش‌بینی خویشتن‌داری در تنش‌های تجاری آمریکا و چین به دلیل محدودیت‌های اقتصادی؛ پیش‌بینی انسجام اتحادیه اروپا در بحران یونان علی‌رغم لفاظی‌های تند؛ یا پیش‌بینی محرک‌های عظیم مالی در 2020 به دلیل چرخش به سمت پوپولیسم.

پنج سال پس از انتشار اولیه کتاب در 2020، چارچوب مارکو همچنان قدرتمند عمل کرده است. او که پس از کلاکت‌اور در جولای 2024 به BCA Research بازگشت و اکنون استراتژیست ارشد GeoMacro و BCA Access است، در مصاحبه‌ها و پادکست‌های اخیرش مانند MacroVoices در دسامبر 2025 از همین چارچوب برای تحلیل چشم‌انداز 2026 استفاده می‌کند: تضعیف دلار، مسائل مهاجرت در آمریکا، تنش‌های ونزوئلا و پیامدهای سیاست‌های پوپولیستی. این نشان می‌دهد که رویکرد مبتنی بر محدودیت‌ها حتی در دنیای پرتلاطم پس از کووید، جنگ اوکراین، تنش‌های تایوان و تحولات خاورمیانه همچنان کارآمد است.

به عنوان مترجم، انگیزه اصلی‌ام برای ترجمه این کتاب این بود که این دانش ارزشمند را در اختیار جامعه پارسی زبان قرار دهم. در ایران، ما بیش از بسیاری نقاط دیگر جهان تحت تأثیر مستقیم ژئوپولیتیک هستیم؛ تحریم‌ها، تنش‌های منطقه‌ای، نوسانات قیمت ارز و انرژی، و تأثیر تصمیمات قدرت‌های بزرگ بر اقتصادمان. اما متأسفانه منابع تحلیلی معتبر و ساختاریافته به زبان پارسی بسیار محدود است. بسیاری از ما به اخبار لحظه‌ای و تحلیل‌های احساسی وابسته‌ایم، در حالی که چارچوبی مانند «سبقت از بازارها با ژئوپولیتیک» می‌تواند به ما کمک کند تا فراتر از هیاهو ببینیم و تصمیمات آگاهانه‌تری بگیریم؛ چه در سرمایه‌گذاری، چه در کسب‌وکار و حتی در درک اخبار روزمره.

خود من سال‌ها در حوزه اقتصاد و بازارهای مالی فعالیت کرده‌ام و بارها دیده‌ام که چگونه پیش‌بینی‌های مبتنی بر ایدئولوژی یا شخصیت‌محوری شکست می‌خورند. وقتی برای اولین بار با کتاب حاضر آشنا شدم، احساس کردم دقیقاً همان چیزی است که نیاز داشتم: **یک روش سیستماتیک، داده‌محور و دور از تعصبات ایدئولوژیک**. ترجمه این کتاب برایم سفری شخصی نیز بود؛ هر فصل مرا وادار می‌کرد که به رویدادهای اطرافم با نگاهی تازه بنگرم و محدودیت‌های واقعی بازیگران منطقه‌ای و جهانی را شناسایی کنم.

امیدوارم این ترجمه بتواند برای شما نیز همین تأثیر را داشته باشد. چه دانشجو باشید، چه سرمایه‌گذار، تحلیل‌گر یا صرفاً شهروندی کنجکاو که می‌خواهد آینده را بهتر بفهمد، این کتاب ابزارهایی در اختیارتان می‌گذارد که در دنیای پر از هیاهو و سروصدای امروز بسیار کمیاب‌اند. مارکو پاپیچ، با طنز خاص خود و داستان‌های تاریخی جذابش، این مفاهیم پیچیده را قابل هضم کرده و در عین حال عمق لازم را حفظ کرده است.

در پایان، از همه کسانی که در این مسیر همراهم بودند به ویژه آقایان دکتر پیام نیک کام، علی فریادرس و خانم سعیده عباسی که در حوزه‌های ویراستاری و طراحی یاری رسانم بودند تشکر می‌کنم و امیدوارم خواندن این کتاب برایتان لذت‌بخش و سودمند باشد.

با آرزوی آینده‌ای روشن‌تر برای ایران و ایرانیان!

علی شریف آزاده

دی 1404 (دسامبر 2025)

مقدمه

«رئیس‌جمهور آلمان همین حالا استعفا داد. همه چیز را می‌فروشیم. این همان لحظه است.»

31 مه 2010 است و هورست کوهلر، رئیس‌جمهور آلمان، استعفا داده است. این خبر را در میان صدها آیتم خبری که هر صبح در ایمیل‌ام مرور می‌کردم، دیدم، اما نادیده گرفتمش. آن را همراه با بیشتر مقالات آن روز، برای حفظ سلامت روانم کنار گذاشته بودم و فکر می‌کردم بی‌ربط است.

چند ساعت بعد، در اتاق هیئت مدیره استراتفور (Stratfor) – شرکت ارائه دهنده تحلیل‌های ژئوپلیتیک مستقر در آستین تگزاس که اولین بار در آن استخدام شده بودم – به میکروفون وسط میز خیره شده بودم. تصمیمی که برای نادیده گرفتن همین یک خبر گرفته بودم، حالا قرار بود همان اولین شغلم را از من بگیرد. اضطراب و فشار عصبی بر من حاکم شده بود.

خانم مسئول فروش در شرکت استراتفور که مشتری‌اش – یک هج‌فاند بزرگ مستقر در کانتیکت – پشت خط تلفن بود، با نگاهش انگار مته‌ای به پهلو می‌سرم فرو کرده. تقریباً صدای افکارش را می‌شنیدم: *وای خدای من... این بچه خارجی به زمین سفت خورده!*

هیچ ایده‌ای نداشتم که چرا رئیس‌جمهور آلمان استعفا داده یا چرا این موضوع برای یک هج‌فاند اهمیت بازاری دارد (اصلاً فقط یک ایده مبهم از اینکه هج‌فاند چیست داشتم). حتی نمی‌دانستم که رئیس‌جمهور آلمان اصلاً کیست!

در مقطع منتهی به ماه مه 2010، بحران بدهی‌های دولتی منطقه یورو کاملاً به اوج خود رسیده بود. رکود بزرگ 2008 آمده و رفته بود بدون اینکه تمدن غربی فرو بپاشد، اما وضعیت هنوز پرریسک و نامطمئن بود. مردم منتظر سقوط و بحران بعدی بودند. در اکتبر 2009، جورج پاپاندرو – نخست‌وزیر جدید یونان – فاش کرد که دولت قبلی کسری بودجه را به شدت کمتر از آنچه حقیقت داشت گزارش کرده بوده است. رقم واقعی این فاکتور به جای 6,7 درصد گزارش شده، 12,7 درصد بود (که بعداً به 15,4 درصد اصلاح شد!) و به این ترتیب بحران

بعدی شروع شد. تا دسامبر 2009، بزرگ‌ترین بحران اقتصادی در جهان توسعه‌یافته از زمان رکود بزرگ دهه 1930 آغاز شده بود.

هیچ‌کس در شرکت ما واقعاً به این موضوع اهمیت نمی‌داد. این بحران تقصیر کسانی که شرکت را اداره می‌کردند نبود و اساساً استراتفور برای پوشش بازارهای مالی طراحی نشده بود. در بیشتر 3 دهه گذشته، جوامع سرمایه‌گذاری و ژئوپولیتیک به ندرت با هم ارتباط داشتند، بخشی به این دلیل که درک یکدیگر برایشان سخت بود. آنها بیش از حد حرفه‌ای شده بودند و شبیه به صنایع قرون وسطایی – و عمدتاً با انگیزه تامین امنیت شغلی – موانع ورود ایجاد کرده بودند.

وقتی بحران منطقه یورو فرا رسید، دستورات کاری‌ام در شرکت این بود که انرژی زیادی روی آن صرف نکنم. به من گفته بودند تمرکز را بگذارم روی دفاع موشکی بالستیک آمریکا در اروپا و چند موضوع ژئوپولیتیک دیگر که هیچ‌کس خارج از حلقه واشنگتن به آن‌ها اهمیت نمی‌داد. ما هیچ امتیاز و انگیزه‌ای در پوشش بازارهای مالی نداشتیم؛ معدود تحلیلگران شرکت حتی صورت حساب کارت اعتباری خودشان را هم درست نمی‌فهمیدند. اما برای من به عنوان تحلیلگر حوزه اروپا در شرکت، نادیده گرفتن این آشفتگی در حال گسترش غیرممکن بود. نه تنها ایمیل‌هایم پر شده بود از تیتراهای دلهره‌آور و ایمیل‌های پر از اضطراب مشتریان، بلکه حس می‌کردم این یک فرصت ناب شغلی برای همه عمر حرفه‌ای‌ام است.

تا اوایل 2010، حرفه خودم پیش از آنکه واقعاً آغاز شود، متوقف شده بود. در دوره مرخصی از برنامه دکتری دانشگاه تگزاس در آستین بودم. درس‌ها و تحقیقات علوم سیاسی آسان بودند، اما جالب نبودند. می‌توانستم بقیه عمرم را با راحتی در تدریس «علوم سیاسی» بگذرانم، اما بازار کار بیش از حد اشباع‌شده دکترهای علوم اجتماعی یعنی باید هر شغلی که پیدا می‌شد را قبول می‌کردم، حتی اگر من و خانواده‌ام را به یک مستعمره آکادمیک در وسط ناکجاآباد می‌فرستاد. کار در موسسه تحقیقات ژئوپولیتیک استراتفور را قبول کردم چون در آستین تگزاس بود. شانس آوردم. جو حاکم بر آنجا شتاب‌آلود، جوان و بی‌رحم بود. این اتمسفر کاری به من یاد داد که تردید نکنم، اطلاعات را سریع هضم کنم و میانبرهای دانشی بسازم. اما هنوز حس می‌کردم که در زندگی هیچ‌کس تفاوتی ایجاد نمی‌کنم.

احساس ناکافی بودنم، تا حد زیادی، نتیجه شرح وظایف شغلی ام بود. در آغاز دهه، اروپا یک ربع قرن بود که هیچ ریسک ژئوپلیتیکی تولید نکرده بود. سقوط دیوار برلین، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ظهور بزرگ‌ترین بلوک تجاری جهان همگی رویدادهایی حماسی بودند، اما همه‌شان بادهای موافق و مساعدی در بادبان اقتصاد جهانی به شمار می رفتند. احساسی وجود داشت که تاریخ در اروپا به پایان رسیده و ژان-کلود یونکر¹ آخرین انسان آن است.

در همان زمان، من به‌طور صریح به‌عنوان تحلیلگر اروپا در شرکت استخدام شده بودم. با توجه به پس‌زمینه استراتفور در «ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ»، موقعیت من معادل دریاسالار نیروی دریایی سوئیس بود.² بیشتر جلسات عمومی درباره موشک‌های تاماهاک، بمب‌های کنار جاده‌ای و جهاد بود. من معمولاً مجبور بودم با تحلیلگر آفریقا برای پس‌مانده‌هایی که تحلیلگران خاورمیانه، ضدتروریسم و آسیای شرقی گذاشته بودند، رقابت کنم.

«اما... معاهده لیسبون...» می‌توانستم تمسخرها را قبل از اینکه جمله‌ام تمام شود حس کنم؛ تمسخرهایی از سوی «تحلیلگران واقعی» که صرفاً تماشای صحنه بی‌هیجان اتحادیه اروپا توسط من را تأمین مالی می‌کردند.

خوشبختانه برای حرفه‌ام - و متأسفانه برای 400 میلیون شهروند اروپایی - بحران منطقه یورو با شدت تمام فرا رسید. حتی با اینکه من نمی‌توانستم پیش‌پاافتاده‌ترین مسائل مالی مثل کارت اعتباری ام را حل کنم اما فهمیدم که این همان لحظه‌ای است که می‌توانم خودی نشان داده و برای مشتریان شرکت یک ارزش افزوده ایجاد کنم.

با این حال، همه این‌ها در صبح 31 مه 2010 هنوز روشن نبود. فروشنده‌ای که روابط مالی شرکت را مدیریت می‌کرد، مرا به اتاق کنفرانس برد. من فقط به‌طور حاشیه‌ای و سرسری می‌دانستم این مشتریان چه کاری برای امرار معاش انجام می‌دهند. بیشترشان در استفاده از خدمات شرکت منفعل بودند. تحلیل‌هایی را که ما آنلاین منتشر می‌کردیم می‌خواندند اما باز خورد کمی می‌دادند. بیشتر اوقات نمی‌دانستم آیا اصلاً کسی به آنچه می‌نویسم اهمیت

¹ ژان-کلود یونکر سیاستمدار لوکزامبورگی و از چهره‌های اصلی اتحادیه اروپا است. او نخست‌وزیر لوکزامبورگ و سپس رئیس کمیسیون اروپا از 2014 تا 2019 بود. یونکر در شکل‌دهی به سیاست‌های اقتصادی و ادغام اروپایی نقش مهمی داشت و یکی از قدیمی‌ترین رهبران اروپایی محسوب می‌شود.

² نویسنده اینجا اشاره طنزآلودی به کم‌اهمیت بودن کار خود دارد چرا که سوئیس کشوری محصور در خشکی است و اساساً نیروی دریایی ندارد. - مترجم

می دهد یا نه. اما در طول 12 ماه بعدی، سنگین ترین دوره حرفه‌ای زندگی‌ام را تجربه کردم. فهمیدم افراد زیادی که قطعاً درک عمیقی از نحوه کار نرخ‌های بهره داشتند، تحقیقات من را می خواندند.

«رئیس جمهور آلمان همین حالا استعفا داد. ما همه چیز را می فروشیم. این همان لحظه است.»

به دستگاه میکروفون نگاه کردم. باید تصمیم می گرفتیم. آیا باید با کلی گویی از گفتگو فرار کنم، یا دندان روی جگر بگذارم؟

چیزی در لهجه آن سوی خط تلفن، ترس القا میکرد. فکر می کنم لهجه لانگ آیلند باشد. دقیق نمی توانم بگویم، چون آن زمان من یک صرب بودم که سال چهارم زندگی‌ام در آمریکا را می گذراندم. پیش از آمدن اینجا، همه آنچه واقعاً از آمریکا می فهمیدم از فیلم‌ها و سریال «سیمپسون‌ها» بود. غریزه‌ام می گفت «لانگ آیلند» را با تردید نگویم؛ او خواهد فهمید. پس نفس عمیقی کشیدم و اعتراف کردم:

«بچه‌ها، من نمی دانم رئیس جمهور آلمان کیست!»

سکوت؛ سکوتی به طرز ناراحت کننده طولانی فضای اتاق را فراگرفت. به همکارم نگاه کردم؛ او داشت با اضطراب و اندکی خجالت زدگی جریان گفتگوها را دنبال میکرد. تصور کردم رئیس‌م در جلسه عمومی بعدی، سرم را روی همان میز اتاق کنفرانس می برد. خانم فروشنده در شرکت‌مان فریاد کشید:

«منظورت چیه؟ مگه تو مسئول اروپا در این شرکت نیستی؟!»

خب، حالا بازی شروع شد. مشتری لانگ آیلند عصبانی بود. او مردی بود که پول یک سرویس خدماتی را داده بود ولی آن را دریافت نکرده بود. این را درک می کردم. اما حالا صرب درونم بیدار شده بود و بدون هیچ دلیل منطقی، اعتماد به نفس غیرعقلانی پیدا کرده و گفتم: «نه... ببخشید، عذرخواهی می کنم. شما اشتباه فهمیدید... بله، من مسئول اروپا هستم. و اگر من نمی دانم رئیس جمهور آلمان کیست...» سکوت در آن سوی خط... حالا وقت حمله بود: «... این یعنی این خبر مهمی نیست. رئیس جمهور آلمان معادل ملکه الیزابت است؛ روبان‌ها را

قیچی می‌کند، بچه‌ها را می‌بوسد و در فرودگاه دست می‌دهد. نمی‌دانم چرا استعفا داده، اما این رویداد هیچ اهمیتی ندارد.¹

این اظهارنظر جسورانه من یک حرکت پرریسک بود چرا که به هر حال این احتمال هر چند اندک وجود داشت که استعفای رییس جمهور آلمان به بحران منطقه یورو مربوط باشد. دیدگاه رایج در آن زمان این بود که آلمان کشورهای عضو اتحادیه اروپا را نجات مالی نخواهد داد. آلمانی‌ها به وسواس ریاضت مالی شهره بودند، از خطر تورم می‌ترسیدند، و به شدت به پس انداز علاقه مند بودند. شاید رئیس‌جمهور آلمان یک متعصب محافظه کار مالی بود که با کمک مالی به همتایان اسرافکار منطقه یورو مثل یونان مخالف بود. شاید هم فکر می‌کرد که بحران فعلی - به قول اندرو ملون² که تقریباً به تنهایی یک رکود بزرگ را به یک رکود بسیار بزرگتر تبدیل کرد - فرصتی است برای «تصفیه همه چیز»!

و با این حال، من دلیلی داشتم که این خبر را نادیده بگیرم. یک چارچوب فکری داشتم که ماه‌ها به من آموخته بود به شدت علیه روایت بدبینانه نسبت به یورو مقاومت کنم. این دیدگاه درباره اروپا به یک فرمت سرمایه‌گذاری موفق تبدیل شد و همان چارچوب اولیه‌ای که ساخته بودم، در دهه بعدی به حرفه و شور و اشتیاق من تبدیل گردید. این چارچوب - که بر محدودیت‌های مادی‌ای تمرکز دارد که سیاستگذاران با آن روبه‌رو هستند - موضوع اصلی این کتاب است.

خلاصه چارچوب این است: نیکولو ماکیاولی اشتباه می‌کرد. بر خلاف نظر او، هیچ مقدار مهارت و قابلیت شخصی که ماکیاولی آن را (Virtue) می‌نامید و به آن امید داشت، نمی‌تواند به شهریار کمک کند تا بر محدودیت‌های جبری (Fortuna) غلبه کند. پس رساله مشهور ماکیاولی «شهریار» را مطالعه نکنید. محدودیت‌های هر

¹ رئیس‌جمهور آلمان، هورست کوهلر، به این دلیل استعفا داد که در سال 2010 هنوز برای یک دولتمرد آلمانی پذیرفتنی نبود که بگوید برلین از نیروی نظامی خود برای حفاظت از منافع اقتصادی‌اش استفاده خواهد کرد؛ مثلاً برای باز نگه داشتن مسیرهای تجاری. او فردی به‌طور گسترده مورد احترام و محبوب بود و رهبری غیرسیاسی داشت. طنز ماجرا اینجاست که جانشینش (که او نیز بعداً استعفا داد) تقریباً همین حرف را بعدها با سر و صدای بسیار کم و بدون هیچ فشاری برای استعفا تکرار کرد. این نشان می‌دهد که جهان در اوایل دهه 2010 با چه سرعتی در حال تغییر بود.

² اندرو ملون وزیر خزانه‌داری آمریکا در بیشتر دوران بحران اواخر دهه 1920 و آغاز رکود بزرگ بود. او از 1921 تا 1932 این سمت را داشت. لذا اینجا نویسنده با طنزی انتقادی از نقش منفی او در مدیریت آن بحران یاد می‌کند. - مترجم

شهریار و شاه و رهبری را مطالعه کنید تا بتوانید رفتارهایش را تحلیل و پیش بینی کنید.

در سال 2010، من قمار کردم چون آن داستان «لانگ آیلند» اعصابم را به هم ریخت. این یک قمار آگاهانه بود. تمرکز تک‌منظوره‌ی مشتری اهل لانگ آیلند بر «اهمیت واقعی» – همان «خب که چی؟» – مرا مجبور کرد که موضع صریحی بگیرم. نه مردد باشم، نه بگویم «از یک طرف... از طرف دیگر»، نه موشکافی کنم درباره‌ی «احتمالاتی که تخمینشان سخت است»، بلکه فقط یک دیدگاه مرتبط با سرمایه‌گذاری را در سه جمله به او بدهم: *استعفای رئیس‌جمهور آلمان هیچ اهمیتی ندارد. برگرد سر کارت؛ به پول درآوردن.*

«آه... فهمیدم. ممنون. بعداً حرف می‌زنیم.»

نفس راحت کشیدم. صاف ایستادم و به سمت همکار نگرانم برگشتم، سینه‌ام را جلو دادم، با نگاهی که انگار می‌گوید «چی شده؟» و در عین حال وانمود می‌کنم که «از اول همه چیز تحت کنترل بود.» (در حالی که نبود.) آن خانم با صدایی آهسته و بریده‌بریده گفت: «این آدمها نمیدانند دارند چکار میکنند.»

من در پاسخ با خونسردی جواب دادم :

«آنها احمق نیستند. یکی از آنها میتواند من را به معنای واقعی کلمه بخرد که تا آخر عمرم به بچه‌هایش درس خصوصی بدهم. این آدمها احمق نیستند. فقط بیش از حد مشغول هستند و کم اطلاع.»

برای اینکه در سال 2010 سرمایه‌گذار حرفه‌ای می‌شدی، باید در موضوعات خیلی زیادی اعتماد به نفس زیادی میداشتی، اما داشتن پایه‌ای در علوم سیاسی جزو الزامات نبود. این نقص به این دلیل نبود که سرمایه‌گذارها ناگهان از امور جهانی و تاریخ بی‌اطلاع شده بودند، بلکه چون آن مجموعه مهارت‌ها از حداقل سال 1985 به بعد برای اکثر سرمایه‌گذارها – بجز شاید فقط «جورج سوروس» که در 1992 با علم به عوامل اقتصاد سیاسی روی تضعیف پوند شرط بندی کرد و ثروت زیادی اندوخت – دارای اهمیت چندانی نبود.

اما آن لحظه خاص که توصیفش کردم منجر به یک تصمیم‌گیرنده‌ی مسیر حرفه‌ای برای من شد. تصمیم گرفتم چارچوبی برای پیش‌بینی ژئوپولیتیک طراحی کنم که ریشه در دنیای واقعی داشته باشد نه بر اساس گفتگو با «مردان دانا در اتاق‌های پر از دود» یا دیدگاهی

کم عمق و غیرقابل انعطاف که جغرافیا و تاریخ نتایج را از پیش تعیین می‌کنند، بلکه بر پایه‌ی تحقیق واقعی و اصول اساسی، چارچوبی که نه تنها استفاده از آن آسان باشد، بلکه دیگرانی که به دنبال بینش درباره‌ی آینده هستند هم بتوانند آن را تکرار کنند.

دو دلیل داشتیم که با اطمینان اعلام کردم استعفای رئیس‌جمهور آلمان بی‌اهمیت است و هر دو دلیل ریشه در محدودیت‌های مادی داشتند. اول، اختیارات رئیس‌جمهور به دلیل قانون اساسی آلمان محدود بود. و دوم اینکه، من از قبل چارچوبی داشتیم برای آنچه که سیاست‌گذاران و رأی‌دهندگان آلمانی در بحران منطقه یورو ناچار به پذیرش آن بودند. حتی اگر در مورد این خبر خاص اشتباه کرده بودم، دیدگاهی ساختاری و کلان داشتیم از آنچه که بعد در بحران منطقه یورو رخ می‌داد؛ دیدگاهی که بعید بود یک استعفای ساده از سوی رییس‌جمهور آلمان آن را از هم بپاشد. همان‌طور که در در فصل‌های 4 و 5 ذکر کرده‌ام، بحران منطقه یورو نشان می‌دهد که محدودیت‌های مادی چگونه نه تنها بر سیاست‌گذاران، بلکه بر رأی‌دهندگان نیز تأثیر می‌گذارند. یکپارچگی اروپایی نه تنها ادامه خواهد یافت، بلکه به دلیل این محدودیت‌های دوران‌ساز، در دهه‌ی آینده شتاب خواهد گرفت.

پس از یادگیری چارچوب تحلیلی مبتنی بر محدودیت، خواننده خواهد توانست دیگر به جریان اخبار برای تحلیل وابسته نباشد. همان‌طور که لنگر، کشتی را از رانده شدن به دریای طوفانی بازمی‌دارد، محدودیت‌ها برای سرمایه‌گذار هوشمند در حکم لنگری برای متصل کردن یک پدیده احتمالی ذهنی با واقعیات مادی عمل می‌کنند.

من یک فصل کامل را به توصیف این چارچوب اختصاص داده‌ام. نکته‌ی اصلی: سرمایه‌گذاران (و هر کسی که به پیش‌بینی سیاست علاقه‌مند است) باید بر محدودیت‌های مادی تمرکز کنند، نه ترجیحات یا شعارهای سیاست‌گذاران.

ترجیحات اختیاری‌اند و تابع محدودیت‌ها، در حالی که محدودیت‌ها نه اختیاری‌اند

و نه تابع ترجیحات.

عصر نادانی درباره ژئوپلیتیک و کوچک‌انگاری تأثیرات آن به پایان رسیده است. روزهایی که سرمایه‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان شرکتی می‌توانستند بدون درک عمیق از سیاست موفق باشند، به پاورقی تاریخ تبدیل خواهد شد. در فصل اول، این تغییرات پارادایمی را با روندی

نسبتاً سریع مرور می‌کنم، چون در زمان نگارش این متن، این ایده که «دیگه در کانزاس نیستیم»¹ کاملاً بدیهی است.

در عین حال، لازم نیست همه به سرعت در دوره‌های آموزش علوم سیاسی ثبت‌نام کنند. چارچوب محدودیت برای من به خوبی کار کرده و ابزارهای کافی برای فهم سیاست را فراهم آورده است. به همین دلیل، امیدوارم به حرفه‌ای‌هایی که باید سیاست را جدی بگیرند، یک روش میانبر - و نه لزوماً روشی علمی و بی‌نقص - برای پیش‌بینی پویه‌های بازارهای مالی با استفاده از دانش ژئوپولیتیک ارائه دهم.

تمرکز بقیه‌ی کتاب بر خود چارچوب است. در حالی که من در ابتدا چارچوب محدودیت را برای کمک به سرمایه‌گذاران ساختم تا ژئوپولیتیک را درک کنند - و در این فرآیند پول درآورند - مدیران ارشد اجرایی نیز می‌توانند از آن برای تصمیم‌گیری‌های سرمایه‌گذاری بلندمدت استفاده کنند. خبرنگاران هم می‌توانند از آن برای پیدا کردن پرسش‌های درست برای یک مصاحبه بهره ببرند، و رأی‌دهندگان نیز برای آگاه‌تر شدن از مسائل سیاسی آن را بکار گیرند.

فصل دوم انگیزه‌ها و عوامل تاثیرگذار بر ارائه چارچوب مبتنی بر محدودیت را توصیف می‌کند. این چارچوب ترکیبی است از علوم سیاسی، تحلیل اطلاعاتی و روان‌شناسی اجتماعی و همچنین کمی آزمون و خطا.

چرا باید فراتر از بخش اول که چارچوب را توصیف می‌کند ادامه داد؟ زیرا شنیدن توصیف چارچوب یک چیز است و دیدن آن در عمل، چیز دیگری. این مثل این می‌شود که به یک اسکی‌باز تازه‌کار بگویی اسکی در اصل به تعادل و خواندن زمین بستگی دارد. خب ظاهراً این عالی به نظر می‌رسد. اما حالا خودتان را از یک شیب تند در یک کوه پر از برف پرت کنید پایین! خواهید دید آنچه که در تئوری و نظریه بدیهی بوده در عمل و اجرا بسیار متفاوت می‌شود. بنابراین من چارچوب را به آزمون می‌گذارم و با استفاده از رویدادهای اخیر ژئوپولیتیک و سیاسی به عنوان پیست مسابقه اسکی، آن را به چرخش درمی‌آورم. کتاب با عملیاتی کردن چارچوب در فرآیندی به پایان می‌رسد که عنوان دوم کتاب را به ما می‌دهد: **یک چارچوب**

¹ عبارت «دیگه در کانزاس نیستیم» یک اصطلاح است به معنی اینکه ما وارد شرایطی کاملاً متفاوت، ناآشنا یا غیرمنتظره شده‌ایم و قواعد قبلی دیگر کار نمی‌کند. این جمله از فیلم «جادوگر شهر آز» می‌آید؛ جایی که دوروتی می‌فهمد از خانه‌اش در کانزاس وارد دنیایی عجیب شده است. - مترجم

سرمایه‌گذاری برای پیش‌بینی آینده. البته آلفا در زمینه‌ی این کتاب به معنای بازدهی سرمایه‌گذاری بالاتر از معیار (به زبان مالی) است، نه رهبر یک گله‌گرگ یا کسی که بیش از حد وقتش را در باشگاه می‌گذراند.

اما پیش از خواندن بخش‌های اصلی کتاب مایلم یادآوری کنم 3 مورد هست که این کتاب قصد انجامشان را ندارد:

اول، این کتاب نمی‌تواند به شما درباره‌ی جهان آموزش دهد. برای به‌کارگیری ماهرانه‌ی چارچوب مبتنی بر محدودیت، باید چیزهای زیادی بدانید. مثلاً اینکه اختیارات رئیس‌جمهور آلمان در حد ملکه الیزابت بوده و عمدتاً نمایشی و تشریفاتی است. اگر این را نمی‌دانید، باید یا با کارشناسان صحبت کنید یا خودتان دست به کار شده و مطالعه کنید. همین نبود احتمالی پایه‌ی دانشی است که باعث شده فصلی را درباره‌ی چگونگی استفاده از تحلیل کارشناسان در این کتاب بگنجانم.

دوم، این کتاب آینده را به شما نمی‌گوید. این یک کتاب صرفاً ارائه‌دهنده یک متد و روش است. من چارچوب خودم را ارائه می‌دهم چون بسیاری از حرفه‌ای‌های سرمایه‌گذاری آن را مفید یافته‌اند. اما من پیامبر و پیشگو نیستم، و تمرکز بر محدودیت‌ها هم کسی را پیامبر و پیشگو نمی‌کند. این کتاب صرفاً تلاش من برای به اشتراک گذاشتن چهارچوبی است که برای خودم جواب داده است. چارچوب‌های دیگری هم وجود دارند که برای استراتژیست‌های سرمایه‌گذاری دیگر کار می‌کنند.

سوم، این کتاب به شما نمی‌گوید که من فکر می‌کنم چه چیزی «باید» اتفاق بیفتد. اساساً چنین چیزی برایم مهم نیست. نه در این کتاب و نه در حوزه‌ی کاری‌ام. من یک نیهیلیست حرفه‌ای هستم.¹ و اگر تحلیل سیاست جزو شغل‌تان است – به‌خصوص اگر وظیفه‌ی امنانی نسبت به سرمایه‌گذاران دارید – شما هم باید همین‌طور باشید! پس برای به‌کارگیری ماهرانه‌ی چارچوب من، بر تعصبات خود غلبه کنید و خود را در بی‌تفاوتی غوطه‌ور سازید. اگر از عهده‌ی این کار بر نمی‌آیید، اصلاً نباید در کسب‌وکار پیش‌بینی باشید، چه برسد به پیش‌بینی در حوزه‌ی حساس مالی.

¹ اینجا منظور نویسنده از نیهیلیسم حرفه‌ای، دوری جستن از هر گونه سوگیری (Bias) ذهنی در فرآیند ارائه تحلیل به منظور هر چه بی‌طرفانه‌تر قضاوت کردن است. - مترجم